

آیات مرتبط با رخدادهای (۷)

(غزوة بنی قریظه)

ماه ذی القعدة الحرام یادآور رخدادهای مهم تاریخ صدر اسلام است که در آیات قرآن به برخی از آنها اشاره شده و یکی از آنها «غزوة بنی قریظه» می باشد که در بیست و سوم این ماه اتفاق افتاده است. (۱) آیه های ۲۶ و ۲۷ سورة احزاب، ۲۷ و ۲۸ انفال و ۱۰۲ توبه با رخداد مذکور ارتباط دارند که در این مقاله ضمن نقل آیات مذکور، خلاصه ای از آن وقایع نیز مطرح خواهد شد.

معرفی قبیله «بنی قریظه»

در مدینه سه طایفه معروف یهودی بودند: «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه» که هر سه قبیله با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند با دشمنان اسلام همکاری نکنند، به نفع آنان جاسوسی ننمایند و با مسلمانان هم زیستی مسالمت آمیزی داشته باشند؛ ولی قبیله «بنی قینقاع» در سال دوم و «بنی نضیر» در سال چهارم هجرت، هر کدام به بهانه ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه و رویارویی با پیامبر صلی الله علیه و آله دست زدند. البته سرانجام مقاومت آنها درهم شکسته و از مدینه بیرون رانده شدند؛ لذا بنی قینقاع به «اذرعات» شام رفتند و بنی نضیر نیز دو گروه شدند: گروهی به «خیبر» و گروهی دیگر به شام رفتند. بنابراین در سال پنجم هجرت که «غزوة احزاب» رخ داد، تنها قبیله بنی قریظه در مدینه باقی مانده بود که به پیمان خود وفادار بوده، با مسلمانان زندگی مسالمت آمیزی داشتند. (۲)

پیمان شکنی بنی قریظه

«حِیُّ بن اخطب» که از سران قبیله بنی نضیر و از محرکان اصلی قریش و گروه های دیگر جهت جنگ احزاب بود، برای اینکه بنی قریظه را به پیمان شکنی و همکاری با لشکر احزاب وادار کند و از داخل مدینه به مسلمانان ضربه بزنند، به قلعه های بنی قریظه و در خانه «کعب بن اسد» رئیس یهود بنی قریظه رفت و پس از معرفی خود جریان را گفت؛ اما کعب از پشت در به او گفت: تو مرد شومی هستی و برای وادار کردن ما به پیمان شکنی آمده ای! ما با محمد پیمان داریم و جز محبت و وفا از او چیزی ندیده ایم؛ ولی ابن اخطب دست بر نداشت و پس از اصرار زیاد گفت: ای کعب! می ترسی لقمه ای از نان تو بخورم که در را باز نمی کنی؟ این حرف احساسات کعب را تحریک کرد و موجب شد در را به رویش باز کند. وقتی ابن اخطب وارد شد، آنقدر از این در و آن در سخن گفت تا کعب به تردید افتاد و به بزرگان بنی قریظه که در آن محفل حاضر شده بودند رو کرد و گفت: شما چه صلاح می دانید؟

آنها گفتند: تو رئیس ما هستی و هر تصمیمی بگیری، اطاعت می کنیم. تنها «زبیر بن باطا» که پیرمردی با تجربه و نابینا بود، گفت: من نشانه های پیامبر آخر الزمان را در تورات خوانده ام - و پس از بر شمردن برخی از نشانه ها، گفت: - اگر محمد همان پیامبر آخر الزمان باشد، از سپاه فراوان وحشتی ندارد و اگر به قصد کوه های محکم نیز برود، بر آنها چیره می شود. «حیی بن اخطب» حرف او را قطع کرد و گفت: آن پیامبری که تو می گویی، از

بنی اسرائیل می‌باشد و محمد از فرزندان اسماعیل است و با سحر و جادو مردم را دور خود جمع کرده است. پیوسته از این سخنان گفت تا بنی قریظه را به پیمان شکنی مصمم ساخت و عهدنامه‌ای را که میان آنها و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته شده بود گرفت و پاره کرد و آنها را آماده جنگ نمود.

تجاوزات بنی قریظه به مدینه

شهر مدینه از مردان جنگی خالی و همگان در خارج شهر و در کنار خندق بودند، و فقط زنان، کودکان و معذورین از جنگ در شهر مانده بودند. گاهی چند نفر از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور سرکشی به داخل شهر می‌شدند تا وضع داخلی این افراد را به آن حضرت گزارش دهند. نقشه بنی قریظه این بود که از این فرصت استفاده کرده، مدینه را غارت و زنان و کودکان را مرعوب سازند. بدین ترتیب بنی قریظه از پشت به مسلمانان خنجر می‌زدند و باعث می‌شدند که روحیه رزمندگان اسلام تضعیف شده و نگران خانواده‌های خود باشند و نتوانند با آرامش کامل به مأموریت خود در حفاظت از خندق ادامه دهند. چون آنها از عاقبت کار بیم داشتند، از حمله عمومی صرف نظر کرده و منتظر فرصت بودند؛ لذا نقشه خود را به تدریج عملی می‌کردند و گاهی برخی از مردان بنی قریظه به قصد اذیت و به دست آوردن غنیمت به داخل شهر آمده و مرموزانه تردد می‌کردند که حتی یکی از آنها به دست «صفیه» عمه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شد. به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که بنی قریظه دو هزار سرباز از قریش و «غطفان» خواسته‌اند تا از طریق قلعه‌های آنها و با همکاری آنان وارد شهر شده و خانه‌ها را غارت نمایند. این خبر هنگامی به حضرت رسید که مسلمانان مشغول حفاظت از کرانه‌های خندق بودند تا مبادا دشمن از آنها عبور کند. با این حال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ناچار شد «زید بن حارثه» و «مسلم بن اسلم» را با پانصد سرباز مأمور کند که برای جلوگیری از تجاوزات بنی قریظه به شهر بروند و تکبیرگویان در میان شهر به گردش بپردازند تا زنان و کودکان با شنیدن صدای تکبیر آرام گیرند. (۳)

اعزام پانصد نفر از رزمندگان برای حفاظت از مدینه موجب تقلیل نفرات لشکر اسلام و خوشحالی و جرأت دشمن شد و در هر صورت خیانت بنی قریظه در آن موقعیت حساس (جنگ خندق) ضربه بزرگی بر مسلمانان بود.

پایان غزوه خندق و آغاز غزوه بنی قریظه

جنگ خندق در اثر استقامت مسلمانان و امدادهای غیبی، با پیروزی اسلام و مسلمین پایان یافت، و لشکر کفار، بدون اینکه به هدف خود برسد، با رسوایی تمام شبانه از میدان جنگ گریخت. همچنان که در آخرین آیه مربوط به جنگ احزاب آمده است: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغِيظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» (۴) «و خدا کافران را با دلی پر از خشم باز گرداند، بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند، و مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد) و او قوی و شکست ناپذیر است».

در آن روز تاریخی با روشن شدن هوا، مسلمانان خیمه‌ها و اثاثیه دشمن را که به منظور سبک‌بار شدن به جای گذاشته و شبانه فرار کرده بودند، به عنوان غنیمت جنگی برداشته، پیروزمندانه به شهر برگشتند.

وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد منزل شد، لباس جنگی را درآورد و بدن خود را شستشو داد؛ اما جبرئیل نازل شد و عرض کرد: آیا سلاح جنگی را بر زمین نهاده‌ای؟ حضرت فرمود: آری، جبرئیل عرضه داشت: اما فرشتگان

هنوز اسلحه بر زمین نگذاشته و آمادهٔ پیکارند و تو نیز از طرف خدا مأمور هستی که به سوی جنگ با بنی قریظه حرکت کنی.

پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در مدینه خواند و به بلال دستور داد اعلام کند: «مَنْ كَانَ سَامِعًا مُطِيعًا فَلَا يُصَلِّيَنَّ الْعَصْرَ إِلَّا بِبَنِي قُرَيْظَةَ؛ هر کس مطیع و فرمانبردار خدا و رسول اوست، باید نماز عصر خود را در محلهٔ بنی قریظه بخواند.» سپس پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام داد و او را با گروهی از مسلمانان جلوتر فرستاد و خودش نیز با جمعی به دنبال آنها حرکت کردند. بدین ترتیب لشکر اسلام تا غروب آفتاب خود را به مقصد رسانده و قلعه‌های محکم بنی قریظه را به محاصره درآورد.

عکس العمل بنی قریظه به محاصرهٔ خود از سوی مسلمانان وقتی یهودیان بنی قریظه باخبر شدند، قبل از آنکه پیشروان لشکر اسلام به محلهٔ آنان برسد، وارد قلعه‌های خود شده و به استحکام برج و باروی خود پرداختند و چون حضرت علی علیه السلام و همراهانش به پای قلعه‌ها رسیدند، یهودیان از بالای دیوار و روزنه‌ها شروع به فحش و ناسزا گفتن به آن حضرت و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کردند.

بدین ترتیب محاصرهٔ بنی قریظه آغاز شد و تا حدود بیست و پنج روز طول کشید که در این مدت جنگی درنگرفت، جز اینکه گروهی از یهودیان از بالای دیوار حرفهای رکیک می‌گفتند و به سوی مسلمانان سنگ می‌انداختند.

تشکیل شورای یهودیان درون قلعه

بنی قریظه با حضور کعب بن اسد و حیی بن اخطب - آتش افروز جنگ احزاب که پس از تفرق لشکر احزاب، طبق وعدهٔ قبلی خود به قلعهٔ بنی قریظه رفته بود - جلسه‌ای تشکیل دادند. در این جلسه کعب گفت: ای گروه یهود! می‌بینید که ما در چه وضعی گرفتار شده ایم! اکنون من سه پیشنهاد می‌کنم، یکی از آنها را بپذیرید: ۱. برای شما ثابت شده است که محمد، پیامبر خداست و نشانه‌های او را در کتابهای خود می‌یابید، پس بیایید همگی به او ایمان بیاوریم. در این صورت مثل مسلمانان دیگر در امن و امان زندگی خواهیم کرد و جان، مال، زن و فرزندان ما نیز محفوظ خواهند بود.

اما آنها گفتند: ما هرگز دست از دین موروثی و آیین پدران خود بر نخواهیم داشت.

۲. کعب گفت: کودکان و زنان خود را به قتل برسانیم، سپس به جنگ با مسلمانان برویم تا اگر کشته شدیم، از ناحیهٔ اسارت آنان نگران نباشیم و اگر پیروز شدیم، دوباره زن و فرزند پیدا می‌کنیم.

آنها گفتند: چگونه این بیچاره‌ها را با دست خود به قتل برسانیم؟! زندگی پس از اینها برای ما ارزش ندارد.

۳. کعب گفت: حال که این پیشنهادها را نپذیرفتید، امشب که شب شنبه است و خیال محمد و یارانش از طرف ما آسوده، و آنها گمان می‌کنند که امشب حمله‌ای نخواهیم کرد، بیایید آنها را غافل گیر کنیم، شاید پیروز شویم. آنها گفتند: ما هرگز احترام روز شنبه را ضایع نمی‌کنیم. کعب با ناراحتی گفت: شما عاقل نیستید. تا کنون یک نفر از شما از روی عقل و تدبیر کار نکرده است. (۵)

داستان ابولبابه

در روایات بیان شأن نزول آیه‌های ۲۷ و ۲۸ سورة انفال از امامین صادقین علیهما السلام نقل شده است که: پس از بیست و یک روز محاصره بنی قریظه، آنها ناچار شدند همانند صلحی که با برادرانشان از طایفه بنی نضیر شده بود، پیشنهاد صلح بدهند. بدین ترتیب که از سرزمین مدینه کوچ کرده و به سوی شام بروند. پیامبر صلی الله علیه و آله از پذیرش این پیشنهاد امتناع کرد و فرمود: باید حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرید که هر چه او درباره شما حکم کند، به عمل آید. (۶)

آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند تا «ابولبابه بن عبدالمنذر انصاری» را که با آنها سابقه دوستی داشت و زن، فرزند و اموالش نزد آنان بود، پیش آنان بفرستد تا در این باره با او مشورت کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابولبابه را نزد آنان فرستاد. آنها گفتند: آیا صلاح است ما حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیریم؟ ابولبابه با دست خود به گلوی خویش اشاره کرد؛ یعنی اگر بپذیرید، کشته خواهید شد. همان لحظه جبرئیل آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از این موضوع آگاه کرد و آیه‌های زیر نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ (۷) «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانتهای خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید (این گناه بزرگی است) و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش اند و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند) پاداش عظیمی نزد خداست»!

«علی بن ابراهیم قمی» می گوید: این دو آیه در سال پنجم هجرت، در غزوه بنی قریظه درباره «ابولبابه بن عبدالمنذر» نازل شده است، در حالی که در قرآن کنار آیات مربوط به جنگ بدر که در سال دوم هجرت اتفاق افتاده، قرار گرفته است. ارتباط این دو آیه با هم از این جهت است که ابولبابه به خاطر محبت به اموال و اولاد بود که اقدام به خیانت کرد؛ لذا خدای سبحان پس از آنکه در آیه اول از خیانت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد، در آیه دوم فتنه و وسیله آزمایش بودن اموال و اولاد را اعلام فرمود. (۸)

ابولبابه متوجه اشتباه خود شد و سخت پشیمان و پریشان گشت، به طوری که مستقیم به سوی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و خود را با طنابی به یکی از ستونهای مسجد (همان ستونی که اکنون به ستون توبه معروف شده است) بست و گفت: به خدا سوگند! نه غذا می خورم و نه آب می نوشم تا مرگ من فرا رسد، یا اینکه خدا توبه مرا بپذیرد. هفت شبانه روز گذشت، نه غذا خورد و نه آب نوشید تا اینکه بیهوش بر زمین افتاد. خداوند توبه او را پذیرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد. این خبر به وسیله برخی از مؤمنان به اطلاع او رسید؛ ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی کنم تا خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بندهای مرا بگشاید.

حضرت تشریف آورده، با دست خود بندهای او را گشود. ابولبابه عرض کرد: اکنون برای تکمیل توبه خود خانه و تمام اموال را در راه خدا صدقه می دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است یک سوم از اموالت را در راه خدا صدقه بدهی. (۹)

قبول توبه ابولبابه در قرآن

«وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۱۰)

«و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در شأن نزول این آیه شریفه دو نظریه وجود دارد: یکی اینکه در مورد قبول توبه ابولبابه نازل شده است و دیگر اینکه در مورد قبول توبه برخی از متخلفان در جنگ تبوک نازل گردیده. برخی از مفسران قرآن به هر دو نظریه اشاره کرده‌اند (۱۱) و برخی فقط نظریه اول را نوشته‌اند. (۱۲)

البته روشن است که نزول آیه درباره ابولبابه یا متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را به اینان اختصاص نمی‌دهد؛ بلکه تمام افرادی که اعمال نیک و بد را به هم آمیختند و از کارهای بد خویش پشیمانند، را فرا می‌گیرد؛ و لذا از بعضی دانشمندان نقل شده است که آیه فوق امیدبخش‌ترین آیه قرآن است که درهای امید به رحمت خدا را به روی گناه‌کاران گشوده و آنها را به توبه می‌کند (۱۳).

عاقبت کار بنی‌قریظه

بنی قریظه که از محاصره به تنگ آمده بودند و حاضر به پذیرفتن اسلام نیز نبودند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه بدون قید و شرط تسلیم شوند و حکمیت «سعد بن معاذ» را بی چون و چرا بپذیرند؛ لذا درهای قلعه باز شد، امیرمؤمنان علیه‌السلام با گروهی از مسلمانان وارد شده و همه را در منازل «بنی‌نجار» بازداشت کردند تا سرنوشتشان روشن گردد.

چند نفر از قبیلۀ «اوس» که با بنی‌قریظه هم‌پیمان بودند، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواستند همان‌گونه که در گذشته با وساطت قبیلۀ «خزرج» از کشتن هم‌پیمانانشان (یهود بنی‌قینقاع) صرف نظر کرده و آنان را از مدینه بیرون راندید، با وساطت ما نیز از کشتن هم‌پیمانانمان (بنی‌قریظه) صرف نظر کنید و تنها آنان را از مدینه برانید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حکمیت این موضوع را به عهده بزرگ شما و رئیس قبیلۀ اوس (سعد بن معاذ) واگذار می‌کنم.

تمام حضار به این دستور راضی شدند. سعد که در جنگ خندق مجروح شده بود - و با همان زخم نیز به شهادت رسید - در آن حال در مدینه و در خیمۀ «رُفیده جراح» بستری بود. جوانان قبیلۀ اوس رفتند و او را سوار بر مرکب آوردند و بین راه به او توصیه می‌کردند که درباره بنی‌قریظه ارفاق نماید. وقتی سعد وارد مجلس شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همگی به بزرگ قبیلۀ احترام کنید! حضار به احترام او برخاسته و احترامات لازم را به عمل آوردند. هنگامی که سعد از بنی‌قریظه مجدداً اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت، رو به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: شما هم حکم مرا می‌پذیرید؟ حضرت فرمود: آری. گفت: حکم این است: آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی‌قریظه) باید کشته شوند، زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد.

برخی از آنان دین اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند و نام سه نفر از آنها (اَسَیْد، ثَعْلَبَه، فرزندان سَعِیْه و اَسَد بن عُبَیْد) در تاریخ ذکر شده است که همراه خانوادۀ خود مسلمان شدند و «زبیر بن باطا» همان پیرمردی که با نقض پیمان مخالفت کرده بود؛ ولی «حیی بن اخطب» مانع از نفوذ حرفهای خیرخواهانه او شده بود، با شفاعت مسلمانی به نام «ثابت بن قیس» بخشوده شد، زن و فرزندان او از اسارت آزاد و اموالش نیز به خودش داده شد.

به هنگام اجرای حکم، وقتی می‌خواستند «حُی بنی اخطب» (۱۴) را بکشند، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: «أما والله ما لُمتُ في عداوتِك؛ وَلَكِنْ مَنْ يَخْذُلُ اللهَ يَخْذُلْ؛ به خدا سوگند! من از دشمنی و کینه توزی با تو پشیمان نیستم؛ ولی هر کس خدا را یاری نکند، خوار می‌گردد».

از میان زنان «بنی قریظه» فقط یک نفر که مسلمانی را با پرتاب سنگ دستاس کشته بود، قصاص شد و بقیه اسیر شدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خمس غنائم این جنگ را که به بیت المال تعلق داشت، به زید داد تا برود از «نجد» اسب، سلاح و ساز و برگ مربوط به جنگ تهیه نماید و بقیه را نیز میان لشکر اسلام تقسیم کند. غزوه بنی قریظه که از بیست و سوم ذی القعدة سال پنجم هجرت شروع شده بود، در نوزدهم ذی الحجة همان سال پایان یافت و این دسته از دشمنان خطرناک و پیمان‌شکن اسلام که پیوسته مترصد بودند تا از هر فرصتی استفاده کرده و ضربه خود را به مسلمانان بزنند، به سزای خیانت و دشمنی خود رسیده و از میان رفتند. (۱۵) پس از این پیروزی دو آیه زیر نازل شد و خاطره این پیروزی را به صورت نعمت و موهبتی الهی بیان فرمود: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»؛ (۱۶) «و خداوند گروهی از اهل کتاب (یهود بنی قریظه) را که از آنان (مشرکان عرب) حمایت کردند، از قلعه‌های محکم شان پایین کشید و در دلهای آنان رعب افکند (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید و زمینها، خانه‌ها و اموال شان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید، و خداوند بر هر چیزی تواناست».

نکته‌های این دو آیه

۱. با توجه به اینکه این دو آیه در ادامه آیات مربوط به جنگ احزاب قرار گرفته است، و در آیه قبل فرموده است: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ» ضمیر مفعولی «ظَاهَرُوهُمْ» در آیه به همان «الَّذِينَ كَفَرُوا» در آیه قبل که عبارت از کفار لشکر احزاب است، برمی‌گردد و ضمیر فاعلی «ظَاهَرُوهُمْ» نیز به کلمه «الَّذِينَ» که در همین آیه و قبل از این کلمه قرار گرفته است، بر می‌گردد که «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» بیان کننده آن است. این آیه شریفه وضعیت گروهی از اهل کتاب را که در جنگ احزاب به کفار کمک کردند، بیان می‌کند. این مشخصه و مشخصات دیگری که در این دو آیه ذکر شده است، تنها با یهود بنی قریظه تطبیق می‌نماید.

۲. «صیاصی» جمع «صیصه» به معنای قلعه‌های محکم می‌باشد، سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است. از این تعبیر معلوم می‌شود که بنی قریظه قلعه‌های خود را در کنار مدینه و در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجها به دفاع از خود مشغول می‌شدند و کلمه «أَنْزَلَ»؛ به معنای پایین آورد، در آغاز آیه نیز ناظر به همین معنا می‌باشد. (۱۷)

۳. اینکه خداوند در مورد کشته‌شدگان این جنگ می‌فرماید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ»؛ یعنی «فَرِيقًا» را که مفعول است، بر فعل «تَقْتُلُونَ» مقدم قرار داده است، در حالی که در مورد اسیران می‌فرماید: «وَأَسْرُونَ فَرِيقًا»؛ یعنی «فَرِيقًا» را که مفعول است، از فعل «تَأْسِرُونَ» مؤخر داشته، شاید به خاطر آن باشد که در مورد کشته‌شدگان، تکیه روی

اشخاص است؛ چراکه سران و بزرگان آنها در آنجا بودند و کشته شدند؛ ولی اسیران، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه شود و مفعول بر فعل مقدم گردد. به علاوه، این تقدیم و تأخیر سبب شده است که «قتل» و «اسر»، (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشمنان است، در کنار هم قرار گیرند و تناسب میان آنها رعایت شود (۱۸).

۱. این مشخصه که مسلمانان گروهی از دشمن را بکشند و گروهی را اسیر نمایند، تنها با جنگ بنی قریظه تطبیق دارد؛ زیرا اگرچه در برخی از جنگها مثل بدر، هم کشتند و هم اسیر گرفتند؛ ولی آن جنگها با «اهل کتاب» نبود، در حالی که آیه شریفه به اهل کتاب بودن دشمن در این جنگ تصریح دارد و در جنگایی که با اهل کتاب مثل یهود بنی نضیر و «بنی قینقاع واقع شد، آنها را نکشتند و اسیر نکرده؛ بلکه از مدینه تبعید کردند. بنابراین آیه شریفه با هیچ جنگی جز با غزو بنی قریظه تطبیق نمی کند.

۲. پس از آنکه می فرماید: خدا زمینها، خانه ها و اموال آنها را در اختیار شما گذاشت، در پایان می فرماید: «وَ أَرْضاً لَمْ تَطَوْهَا»؛ «و زمینی را در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام نهاده بودید.» در اینکه منظور از آن، کدام سرزمین است، میان مفسران اختلاف است؛ ولی ظاهراً این جمله به باغات و اراضی مخصوصی اشاره کرده است که در اختیار بنی قریظه بود و احدی حق ورود به آنها را نداشت؛ چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می کوشیدند؛ ولی همه آنها در این جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفت. (۱۹)

کشته شدن مردان بنی قریظه

از آنجا که دشمنان اسلام از هر وسیله ای برای مخدوش جلوه دادن چهره دین مقدس اسلام بهره گیری کرده اند، در اینجا نیز به کشتار جمعی از مردان بنی قریظه ایراد گرفته و آن را نوعی اعمال خشونت جلوه داده اند. از اینرو، برخی از تاریخ نویسان مسلمان (مثل مرحوم دکتر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام) تحت تأثیر این تبلیغات مسموم و مغرضانه قرار گرفته و در صحت روایت مربوط به این قضیه خدشه کرده اند؛ ولی باید گفت: اصل این قضیه قابل خدشه نمی باشد؛ زیرا علاوه بر روایات و سخنان مورخان متعدد، آیه قرآن نیز آن را تأیید کرده و با صراحت می گوید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛ (۲۰) «گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید».

همان طور که در نکته اول و چهارم از نکات مربوط به آیه مذکور بیان شد، مضمون آیه با هیچ جنگی جز غزو بنی قریظه تطبیق نمی کند، پس اصل قضیه کشتار گروهی از بنی قریظه ثابت و مسلم است، حال باید دید که آیا این کشتار قابل قبول است یا نه؟ و آیا قضاوت «سعد بن معاذ» عادلانه بود یا نه؟

در پاسخ باید گفت: اگر کسی عملکرد بنی قریظه را با دقت بررسی نماید، خواهد گفت که مناسب ترین و عادلانه ترین حکم درباره آنها همان است که «سعد بن معاذ» کرد و اگر حکمی خفیف تر از آن می کرد، به اسلام و مسلمین خیانت کرده بود؛ زیرا در این صورت، این قاضی مورد قبول طرفین در قضاوت خود مصالح یک اقلیت (بنی قریظه) را بر مصالح اکثریت (عموم مسلمانان) ترجیح می داده، که به هیچ وجه صحیح نبود.

دلایل عدالت حکم سعد بن معاذ

محقق معاصر، آیت الله جعفر سبحانی تحت عنوان «بررسی مدارک سعد بن معاذ» پس از ذکر مقدمه ای در

حریت و استقلال قاضی و تسلیم عواطف و احساسات نشدن او، چهار دلیل برای حکم سعد بیان کرده است که خلاصه آن چنین است:

۱۰. یهودیان بنی قریظه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند که اگر ضد اسلام و مسلمانان قیام کنند، دشمنان اسلام را یاری نمایند و فتنه و آشوبی برپا کنند، مسلمانان در کشتن آنها آزاد باشند؛ لذا سعد می دانست که اگر آنها را طبق این پیمان مؤاخذه کند، بر خلاف عدالت نخواهد بود.

۲۰. بنی قریظه پس از شکستن پیمان، به هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در کنار خندق در حال مبارزه با لشکر احزاب بودند، در سایه سرنیزه های کفار، شهر مدینه را دچار ناامنی کرده و برای ارباب زن و فرزندان مسلمانان به خانه های آنها حمله می کردند، که اگر تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و گروهی را برای امنیت شهر از میدان جنگ به داخل شهر اعزام نمی فرمود، چه بسا نقشه های بنی قریظه عملی می شد و در آن صورت مردان مسلمان را اعدام، اموال آنها را ضبط و زنان و فرزندان شان را اسیر می کردند؛ لذا چنین قضاوتی از طرف سعد در حق آنان بر خلاف حق و عدالت نمی باشد.

۳۰. شاید سعد - رئیس قبیله اوس که با بنی قریظه هم پیمان و دوست بودند - از قوانین یهود که در تورات (سفر تثنیه، فصل ۲۰) آمده، اطلاع داشته است که می گوید: «هنگامی که به قصد نبرد آهنگ شهری نمودی، نخست آنها را به صلح دعوت نما و اگر آنها از در جنگ وارد شدند، شهر را محاصره کن و همین که بر شهر مسلط گشتی، مردان را از دم تیغ بگذران؛ ولی زنان، کودکان و حیوانات و هر چه در شهر موجود است را برای خود به عنوان غنیمت بردار.»؛ لذا سعد که قاضی انتخابی طرفین بود، متجاوزان را طبق قانون مذهب خودشان مجازات نمود.

۴۰. شاید بزرگ ترین علت صدور این حکم این باشد که سعد با چشمان خود مشاهده کرده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا به درخواست قبیله خزرج از کشتن یهود بنی قینقاع پیمان شکن صرف نظر کرد و آنها را از مدینه بیرون راند. این گروه هنوز خاک اسلام را درست تخلیه نکرده بودند که رئیس آنها (کعب بن اشرف) راه مکه را در پیش گرفت و بر کشتگان بدر اشک تمساح ریخت و از پای ننشست تا کفار قریش را به جنگ احد مصمم ساخت که در نتیجه آن هفتاد تن از فرزندان و بهترین یاران اسلام همچون حمزه سیدالشهدا در آن جنگ به شهادت رسیدند.

همچنین وقتی بنی نضیر مورد عفو قرار گرفتند و از مدینه تبعید شدند نیز کفار را وادار کردند جنگ احزاب را به وجود آورند که اگر کاردانی پیامبر صلی الله علیه و آله و نقشه کندن خندق نبود، هزاران نفر کشته می شدند و نامی از اسلام باقی نمی ماند؛ لذا سعد این مراتب را از نظر خود می گذراند و این تجربه های تلخ گذشته اجازه نمی داد که او تسلیم عواطف گردد و مصالح هزاران مسلمان را فدای دوستی و مصالح یک اقلیت (بنی قریظه) نماید؛ چراکه مسلماً اگر این دو گروه پیمان شکن آزاد می شدند، با تشکیل اتحادیه ای نظامی وسیع تر از لشکر احزاب، نیروهای کفار را علیه اسلام می شوراندند و هسته مرکزی اسلام را به خطر می افکندند. از این رو سعد آزادی این قبیله را صد در صد به ضرر اسلام و مسلمانان تشخیص می داد و یقین داشت که اگر این گروه پیمان شکن از تیررس مسلمانان بیرون روند، لحظه ای آرام نخواهند گرفت و مسلمانان را با خطرات بزرگی روبه رو خواهند

ساخت (و این با اعتراف حیی بن اخطب، رییس بنی قریظه به هنگام اعدام بیشتر نمایان می گردد.) (۲۱)

اجابت دعای سعد بن معاذ

سعد یکی از شهدای جنگ خندق بود؛ ولی خدا به او چند روزی مهلت داده بود که قضاوت عادلانه‌ای در حق بنی قریظه انجام دهد و ذلت و خواری آن گروه خیانت‌کار را مشاهده کند و سپس به فیض بزرگ شهادت نایل آید.

طبق نقل مورخین: سعد در جنگ خندق به وسیله‌ی مردی از قریش به نام «حِثَّانِ بن قَیس بن عَرِقه» تیر خورد و تیر به رگ «اکحل» (۲۲) او اصابت کرد و خون به شدت فوران نمود. وقتی سعد این حالت را دید، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! اگر هنوز جنگ با قریش پایان نیافته و باز هم قرار است مسلمانان به جنگ قریش بروند، مرا زنده بدار تا در آن جنگها نیز شرکت جویم... و اگر جنگ با قریش پایان یافته، این زخم را وسیله‌ی شهادت من قرار بده؛ ولی مرا زنده بدار تا سرنوشت یهود بنی قریظه و سزای خیانت بزرگی را که به مسلمانان کرده اند، ببینم و دیدگانم از این بابت روشن شود، آنگاه جانم را بگیر!»

دعای او به اجابت رسید و خون ایستاد، تا روزی که به حکم او مردان بنی قریظه کشته و زنان و کودکان شان اسیر گشتند و چون غائله پایان یافت و مسلمانان به خانه‌های خود بازگشتند، ناگهان همان زخم باز شد و آنقدر خونریزی کرد که به شهادتش منجر گردید.

شهادت سعد مسلمانان را بسیار متأثر کرد و همگان حتی خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌گریستند. حضرت در مراسم تشییع و دفن او شرکت کرده، فرمود: «عرش خدای رحمان در مرگ سعد لرزید و فرشتگان یکدیگر را به صعود روح سعد به آسمان بشارت دادند.» (۲۳)

پیامدهای غزوۀ بنی قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج برای مسلمانان نتایج پرباری داشت، از جمله:

۱. پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسان یهود.

۲. فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورش درونی.

۳. تقویت بنیه مالی مسلمانان به وسیله غنائم این جنگ.

۴. هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصاً فتح خیبر.

۵. تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن و در داخل و خارج مدینه. (۲۴)

در پایان عرضه می‌داریم: خدایا! امروزه جنایات رژیم غاصب اسرائیل شبیه جنایات بنی قریظه است، آنان را به سرنوشت ذلت‌بار بنی قریظه گرفتار فرما و ملت مسلمان فلسطین، لبنان، مصر و کشورهای دیگر را به پیروزی کامل برسان!

پی‌نوشتها:

- (۱) تقویم شیعه، عبدالحسین نیشابوری، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ نهم، ۱۳۸۸ش، ص ۳۳۱.
- (۲) تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۴ش، ج ۱۷، ص ۲۸۷.
- (۳) ر. ک: زندگانی حضرت محمد خاتم النبیین، سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ هجدهم، ۱۳۸۴ش، صص ۴۲۷ - ۴۳۳؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، جعفر سبحانی، نشر مشعر، تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۷ش، صص ۳۳۰ - ۳۳۳.
- (۴) احزاب / ۲۵.
- (۵) تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج ۱۷، صص ۲۹۲ - ۲۹۳؛ زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، محلاتی، صص ۴۵۵ - ۴۵۸.
- (۶) شاید علت عدم پذیرش پیشنهادشان به این جهت بود که صداقتشان مشکوک بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی خواست آنان نیز مانند یهودیان بنی نضیر و بنی قینقاع به محض رهایی، با تحریک اعراب، توطئه جدیدی بر ضد اسلام آغاز کنند، همان گونه که به تحریک بنی قینقاع جنگ احد و به تحریک بنی نضیر جنگ خندق برپا شد.
- (۷) انفال / ۲۷ و ۲۸.
- (۸) تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن، علامه طباطبایی، با تحقیق اصغر ارادتی، دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۵۶.
- (۹) مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش، ج ۴، صص ۸۲۳ و ۸۲۴؛ و نور الثقلین، عبد علی بن جمعه حویزی، با تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۱۴۳ - ۱۴۴؛ و البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۶۶۸؛ و تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۹۱؛ و تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن، علامه طباطبایی، ج ۵، صص ۵۴ - ۵۵؛ و تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.
- (۱۰) توبه / ۱۰۲.
- (۱۱) مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج ۸، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ و بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۱، صص ۲۰۱ - ۲۰۲.
- (۱۲) تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، صص ۳۰۳ - ۳۰۴؛ و نور الثقلین، ابن جمعه حویزی، ج ۲؛ ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن، علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۶۷ و ۹۳ - ۹۴.
- (۱۳) تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج ۸، ص ۱۵۲.
- (۱۴) حُئی بن اخطب هنگام وادار کردن بنی قریظه بر نقض پیمان به آنها قول داده بود که تا پابان کار با آنها باشد و در سرنوشت آنها شریک گردد؛ لذا پس از فرار لشکر احزاب، بنی قریظه او را طبق تعهد خودش نگه

داشتند تا اینکه همراه آنان به قتل رسید.

(۱۵). ر. ک: فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، جعفر سبحانی، صص ۲۴۷-۲۵۶؛ زندگانی حضرت محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، رسولی محلاتی، صص ۴۵۵-۴۶۱؛ تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج ۱۷، صص ۲۹۴-۲۹۲.

(۱۶). احزاب/ ۲۶ و ۲۷.

(۱۷). تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج ۱۷، ص ۲۸۹.

(۱۸). همان، ص ۲۹۵.

(۱۹). همان، صص ۲۹۰ - ۲۹۱.

(۲۰). احزاب/ ۲۶.

(۲۱). فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی، صص ۳۵۳ - ۳۵۶، با تغییراتی مختصر.

(۲۲). اکحل: رگ حیاتی و خون رسان انسان است که در هر عضوی شاخه‌ای به نام مخصوص دارد: در دست به نام «عرق»، در ران به نام «عرق النساء» و در پشت به نام «ابهر» خوانده می‌شود. (صفوة الصحیح من سیره النبى الاعظم، ص ۲۴۶.)

(۲۳). زندگانی حضرت محمد، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، رسولی محلاتی، همان، صص ۴۵۴ - ۴۵۵ و صص ۴۶۱ - ۴۶۲.

(۲۴). تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.